بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

خدمت دوستان بوديم بحث در آيه 21 تا 25 سوره بقره بود كه در اين آيات شريف بحث معجزه پيش آمد بحث مفصل معجزه كه قرار بر اين شد كه دوستان با مطالعه شان كمك بدهند تا اينكه ما خيلي در بحث معجزه در اينجا خط به خط و صفحه به صفحه نخواهيم پيش برويم بلكه انشاءالله با مطالعه دوستان سرعت حركت ما هم در اين بحث بيشتر باشد هر چند اين يكي از بحثهاي پايه اي در رابطه با قرآن است و امروز هم شبهات بسياري راجع به مسئله اعجاز و حتي نوع بيان اعجاز آنهايي كه قائل به اعجاز هستند نوع بيانشان حتي متفاوت است كه از انواع بيان گاهي انواع نتايج مترتب مي شود كه گاهي باعث همين نوع بيان باعث دست اندازي ديگران مي شود يعني گاهي درست تقرير نكردن بحث اعجاز در دفاع از قرآن به بحث اعجاز تمسك مي كنند و اعجاز را بيان مي كنند اما وقتي درست اين را نمي توانند بيان كنند باعث مي شود كه دست اندازي ديگران هم دايرمدار همين عدم درست بيان باشد لذا اين كه دقيق بحث اعجاز مطرح شود اما در عين حال سريع باشد يعني بايد جمع كرد بين سرعت و مي گويد ما ؟؟‌مقدمه نچيديم كه دست از سرعتمان برداريم مقدمه چيديم بر اينكه انشاءالله دوستان بيشتر دقت كنند كه هر نوع بياني باعث نمي شود كه آن ؟؟‌شبه ها مندفع بشود حتي نگاه دلسوزانه دفاع از قرآن دارن بيان اعجاز مي خواهند بكنند همين طور كه امروز انشاءالله بعضي از انواعش را اقلا يكي را ايشان بيان مي كند كه مي خواهند دفاع كنند ا ما اين دفاعشان چون كاملا عالمانه نيست باعث مي شود دست اندازي ديگران تسهيل بشود راه باز بشود لذا بايد خيلي دقيق با آيات مختلف نگاه به مجموعه آيات اين تفسيرها و اين بيانها صورت بگيرد تا از دست اندازي ديگران جلوگيري شود يكي از بحثهايي كه قبلا مطرح كرديم اين بود كه اينكه اصلا قرآن مي گوييم معجزه است دو تا مدعا در آن است يكي اينكه معجزه امكانپذير است دومي اينكه قرآن از مصاديق اعجاز است اين دو را بيان كرديم بعد دو قول در رابطه با اثبات اعجاز قرآن را هم با تحدي بيان كرد ايشان، دو قول در تعجيز به قرآن آمده يكي اينكه آورند قرآن و ديگري نفس قرآن من مثله را گاهي برگرداندند به من مثل پغمبر گاهي من مثل را به نفس قرآن برگرداندند من مثل قرآن كه اين دو قول هم گذشت بعد فرمودند كه حتي اگر آن قولي را بيان كنيم كه من مثل به پيغمبر برگردد باز هم تحدي به نفس قرآن مي شود در نهايت چون آوردن اين كلامي از مثل نبي معجزه بود اين كلام از نفس نبي كه اين كلام مهم بود نه اينكه هر كلامي از نفس نبي محقق بشود كه معجزه باشد بعد فرمودند تحدي منحصر به بلاغت و اسلوب بيان نيست بلكه تحدي در اينجا همه رشته ها را شامل مي شود نه اينكه در هر رشته اي تحدي بكند به رشته ديگري بگويد اگر شما صاحب اين رشته ايد آن رشته را نه در هر رشته اي به همان رشته يعني به حكيم در حكمت تحدي مي كند به عالم علوم مختلف در علمشان تحدي مي كند به بليغ و كسي كه بلاغت دارد به بلاغت تحدي مي كند اين جامعيت در تحدي است آن هم نه در يك زمان بلكه در همه زمانها آن هم نه در يك مكان بلكه در همه مكانها پس حال تحدي هم عموميت افرادي پيدا مي كند هم عموميت عظماني پيدا مي كند هم عموميت مكاني پيدا مي كند هم عموميت احوالي پيدا م يكند يعني همه انها؟؟‌عموميت در اين تحدي ديده شده عموميت احوالي هم دارد كه ببينيد خلاصه هر كسي در هر صفتي كه دارد به همان صفت من تحدي مي كنم با او اين هم خلاصه يك بحثي بود كه گذشت بعد اطلاق تحدي هم حتي فقط بر انسانها نيست بلكه بر ثقلين بود آنجايي است كه امكان تفاضل در صفات باشد والا در آنچه كه تفاضل در صفت معني نميدهد تحدي هم معنا نمي دهد چون تحدي براي اين است كه يك كمالي را مي خواهد بياورد كه ديگران ندارند اگر همه داشته باشند كه تحدي نيست پس با تفاضل امكانپذير باشد يكي داشته باشد يكي نداشته باشد امكان باشد با وجود اين تحدي امكانپذير مي شود اين هم گذشت، از اينجا به بعد كه آن جلسه قبل هم بحث التحدي بما انزل اليه القرآن به پيغمبر اكرم بود كه بعضيها خواسته بودند شبهه كنند كه در سفرهاي تجاريشان اينها را ياد گرفته از قصاصين يا بعضي ها بگويند كه بر يك آهنگري كه در مكه بوده اينها را گفتيم يا اينكه بگويند از سلمان فارسي يا اينكه بگويند از كتاب عهدين استفاده كرده اينها را خلاصه اش را گفتيم دوستان قرار شد خودشان مطالعه كنند عرض كرديم اينها هيچ يك در حد قرآن نيستند هر يك اشكال داشت ‌آن رومي آهنگر كه اصلا زبانش تعبير قرآن لقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون اليه أجميع و هذا لسان عربي مبين آن اصلا عربي بلد نيست آن آهنگر رومي اين در فصاحت و بلاغت عربيتش هم معجزه است اگر مي گوييد از او گرفته ما داريم تحدي را سرايت مي دهيم به همه جهات از جمله خود عربيت اين را از او نمي تونسته گرفته باشد چون آن قطعا اعجمي است و اين آيه ناظر به همان آهنگر بوده يا اگر بگويند كه از سلمان فارسي گرفته سلمان فارسي در مدينه ايمان آورد به پيغمبر در حاليكه آيات قرآن بسياري از آيات در مكه نازل شده و هنوز سلمان را نديده بود كه بخواهد از سلمان تعليم و تعلم داشته باشد يا اينكه بگويند از عهدين بوده كه اينها يكي يكي گذشت فكر م يكنم گفتنش دوستان خودشان مطالعه مي كنند تحدي قرآن عنوان بعدي بالاخبار عن الغيب در اينكه از غيب اطلاع مي دهد و اخبار دارد نسبت به غيب ايشان چند دسته كرده مي گويد غيب گاهي برميگردد به گذشته گاهي برمي گردد به آينده گاهي برمي گردد به يك سري مسائلي كه محقق نشده اما از جهات علمي غيب است نه از جهات تاريخي و تحقق الان هم هست كسي خبر ندارد مثل مسائل علمي كه مسائل علمي درست است كه انكشاف علم در ظرف زمان است اما قواعد علمي در چه ظرفي است؟ فرا زمان است از ابتدا كه عالم ايجاد شده علم موجود بوده علم به معناي معلوم آن كه در خارج است اما عالم به اين ظرف علم در زمان مي رسد لذا نقطه هاي علمي هميشه ثابتند آنها حركت ندارند بلكه عالم حركت دارد در رسيدن لذا ما اين همه پز مي دهيم كه عالم شديم به مسائل مختلف عالم شديم به آن حقايقي كه از روز اول كه خداي تبارك و تعالي عالم را خلق كرده اينها بودند نظام ملكولي نظام اتمي تمام قواعد دقيق فيزيكي چه در جانب ميكرو چه در جانب ماكرو چه در جانب نانو همه اينها بودند هيچ تغييري در آنها ايجاد نشده بلكه تغيير در ارتباط ما با آنهاست از باب ادراك پس خداي تبارك و تعالي اخبار م يكند گاهي از مصاديق علمي گاهي از ملاحم و فتن خبر ميدهد در قرآن كريم كه از آن حقايقي كه مي خواهد اتفاق بيفتد و خودش يك حالت اعجاز و يا يك حالت آيت دارد ملاحم و فتن كه در تاريخ بعنوان ملاحم و فتن ديگر يك عنوان است كه در بخصوص زمان ظهور ملاحم و فتن زمان ظهور اينها را يكي يكي استشهادش را اجمالا عرض مي كنيم گاهي هم ايشان يك نكته دقيق در پايان دارد كه انشاءالله آن را تفصيلي تر بيان ميكنيم ايشان بيان مي كند كه تحدي بالاخبار عن الغيب آيات كثيري را شامل مي شود گاهي اخبار به قصص انبياي سابقين و امم است كه كسي آنجا نبوده كه الان باشد كه بگويد كه از آنها داريم اخبار مي كنيم حتي از دروني ترين لايه وجودي انبياء‌گاهي كه در نفس آن نبي اتفاق افتاده بوده الان اخبار ميكند كدام گزارشگري مي توانست درون و نفس نبي را الان براي ما اخبار كند الا آن كسي كه حاضر و ناظر بر همه اينها بوده كه خداي تبارك و تعالي است لذا قرآن كريم از دروني ترين لايه هاي انبيا مثل يوسف كريم خبر مي دهد كه اين در درونش مثلا فشار آمده به آن وقتي كه گفتند اگر تو اين سرقت كرده لقد سرق اخن له من قبل تا اين را گفتند اين آيه اثر روح را پنهان كرد، ؟؟ يعني پنهان كرد و براي آ»ها آشكار نكرد چه كسي اين را مي تواند خبر بدهد كه در درونش ناراحت شد يوسف آشفته شد اما اين آشفتگي را نگذاشت ظاهر شود چون دارند تهمت مي زنند اينها آن هم گاهي ناراحتي يوسف از رابطه با شخص نيست كه نسبت دروغ به آنها مي دهند حيثيت نبوت در كار است يعني يوسف حيثيت نبوت در وجودش است وقتي كه به يك نبي حيثيت دروغ بدهي اين خيلي سنگين است لذا جريان آزاد شدنش از زندان وقتي كه آن عزيز مصر گفت تو آزادي بيا آن جريان وقتي خواب را تعريف كرد گفت تا روشن نشود جريان آن مسئله كه به من نسبت دادند از زندان خارج نمي شوم چرا؟ آيا مي خواست انتقام بگيرد نه مي خواست حيثيت نبوت كه اينها تهمت زده بودند پاك شود در طول براي مردم اگر اين حيثيت براي مردم مي ماند كه يوسف يك همچين تعرضي داشت و عزيز مصر بخاطر خوابش آزاد كرد و اين حيثيت نبوت ديگر اثرگذار نبود لذا درون ترين لايه هاي قصص تاريخي را انبيا براي ما ذكر مي كنند اينكه اصحاب كهف چندسال آنجا خوابيدند چگونه شد بعد در آن غار بسته شد چه شد اينها قطعا يك لايه ها و حقايقي است كه كسي نتوانست اخبار واضح تفصيلي داشته باشد در حاليكه قرآن اظهار تفصيلي دارد نه اجمالي

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

درست است اين كه حيثيت انبيا را دارد ذكر مي كند آن هم با اين جزئياتي كه وقتي كتابهاي ديگر نگاه مي كنند حيثيت صدق در آنها با حيثيت صدق در اينها مي تواند يعني عهدين هم گاهي قصص انبيا را دارند اما ما با قواعد كلي كه در رابطه با انبيا مي شناسيم كاملا بايد اين جزئيات سازگار باشد جزئياتي ذكر بشود كه اين جزئيات سازگار با قواعد حاكم بر وجود انبيا باشد عهدين جزئياتي را ذكر كردند اما اين جزئيات سازگار با نظام وجودي انبيا نيست خيلي جاها تعارض نه فقط سازگاري تعارض دارد جزئياتي كه ذكر مي كند همه در رابطه با همان ساحت كه حيثيت صدقش از قواعد حاكمي كه بر زندگي انبيا حاكميت داشته در مي آيد كه سازگار با اينها است كسي ناظر نيست كه بگويد كه اين صادق بوده يا خير اما آن قوانين حاكميتي كه بر زندگي انبيا حاكم است كسي ديگر وقتي مي خواهد بسازد نمي تواند آنطور بسازد لذا در عهدين الي ماشاءالله تخالف با قواعد و اصول است چون دست بردند در آن قصص انبيا هم موجود است قصص انبيايي كه موجود است الي ماشاءالله قواعد ناسازگار با آن قواعد كلي است اگر اين كه من دارم مي گوييم تمام قصص انبيا را در قرآن و عهدين و روايات خودمان نگاه كردم كه دارم عرض مي كنم خدمتتان كه نسبت به انبيا چه نسبتهايي داده شده كه هيچ يك با قواعد حاكم بر زندگي انبيا با آن عصمتي كه نسبت به زندگي انبيا هست كه تصريح خود آيات و حتي كتب سابق بر اين عصمتشان تصريح مي كنند اما قصصشان سازگار نيست تعارض صدر و ذيل است اما اينجا يك نحوه كوچك تعارض بين صدر و ذيل آيات و روايات و آيات ما در اينجا پيدا نمي شود اگر خيلي به جزئيات نباشد چون مي خواهيم كمي تند برويم

سؤال؟؟؟؟؟

اگر آنطور بگوييم بايد مي گفتيم با‌ آنها بايد سازگار مي بود آنها حتي در مسلماتشان عصمت انبيا را بسياري قائل نيستند لذا جزء مسلماتشان نيست چون خطاها زياد شد آنوقت مي بينيد كه در مسلماتشان هم ارتكاز براي انبيا عصمت ندارند در اقوام گذشته لذا چون اين را ندارند در كتب گذشته اين را قائل نيستند لذا مي بيني با آن مسلمات سازگار است اما وقتي كه مي آيد طوري مطرح مي كند كه حتي مريم مقدس سلام الله عليها در قرآن وقتي بيان مي شود مسيحيها افتخار مي كنند به اين مريمي كه در قرآن مطرح شده مي بينند اگر مريم مي خواهد مادر عيسي باشد كه عيسي نبي آنها باشد اين مريم ال؟؟‌سزاوار به مريم بودن است نه آن مريم كه آنها ذكر كردند اگر عيسي مي خواهد واقعيت داشته باشد اين عيسي كه قرآن ذكر كرده لذا استحكام قواعد آنها را دارد قواعد قرآني يعني آنها افتخار بعد مي بينند اين حرفي كه آنجا زده استحكام دين آنها را در پي دارد لذا اصلش را مي پذيرندچون اين استحكام معلوم مي شود اخبار به آنچه كه آنها مي دانستند فقط نبوده اخباري بوده كه بخصوص به آياتي كه هست كه تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا نه تو و نه غير تو هيچ كسي را نمي دانست والا اگر مي خواستيم بگوييم كه آنها مي دانستند ولي اين تعليم نيافته بود لذا نقل كرد اين نبايد بگويد كه ولا قومك من قبل هذا نبايد آنها هم نمي دانستند بايد آنها مي دانستند و شاهد صدق باشند نه شاهد صدقش بلندي مرتبه و آن تصديق فطري به حيثيت انبيا است كه ديگر اينها را در تفصيلات مي آيد ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك و ما كنت لديهم تو پيش آنها نبودي اذ اجمعوا امرهم و هم يمكرون وقتي كه در جريان يوسف اجمعوا امرهم و هم يمكرون در خفايي ترين لايه ها آن خانمها نشستند با هم توطئه كردند و هم يمكرون مكر كردند در جلسات خصوصيشان اما قرآن اين را برده سر نيزه آشكار كرده كه اينها با هم نشستند و اين توطئه را كردند و همچنين قوله تعالي في القصة مريم ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك و ما كنت لديهم اذ يلقمون اقلامهم ك؟؟‌ يكفل مريم و ما كنت لديهم از يختصمون براي اينكه مي خواستند كفالت مريم را بگيرند با آن جريان قرعه كشي ذلك عيسي بن مريم قول الحق الذي فيه يمترون كه اينها شك داشتند اين قول حق است تمام قصص را اين يك قسمت است ديگر زيادتر از اين زياد هم شد من مي خواستم فقط عنوان عرض كنم قسمت دوم حوادثي است كه در آينده اتفاق مي افتد بعضي اتفاق افتاده همان زمانها و يافتند و تصديق كردند بعضي به جريان به همين نسبتي كه آن عده اي كه بيان شد و تصديق شد و محقق شد بقيه را هم به همان نسبت پيش بيني كرده كه شواهد صدق بر تحققش هست همان قبليها شواهد صدق بر اينها مي شود لذا مي فرمايد قلبت الروم في عدن الارض و هم من بعد اين بعد جا افتاده من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين كه در چندين سال اين دوباره مغلوبه مي شوند همچنين در رجوع پيغمبر از مدينه به مكه هجرت كرده به مدينه بعد خبر مي دهد كه تو به زودي به مكه باز خواهي گشت ان الذي فرض عليك القرآن لراد الي معاد كه برمي گردي آنحا و قوله تعالي همچنين لتدخلن المسجد الحرام انشاءالله آمنين محلقين رئوسكم و مقصرين لا تخافون برمي گرديد در حاليكه به حجمش ؟؟ كه حلق رأس و تقصير داريد در آنجا كه تقصير همان ؟؟‌و قوله تعالي سيقول المخلفون اذ انتلقتم ا؟؟؟‌ طوري مي شود كه عده اي كه از جنگ جاماندند و نيامدند و مخلفون بودند اينها كساني بودند كه عذر آوردند و نيامدند همراه شما وقتي كه حالا موقع تقسيم غنائم مي شود اينها مي گويند لتأخذونا ذرونا نطبعكم وقتي كه الي مقام؟؟‌لتأخذوها وقتي داريد مي رويد كه بگيريد مي گويند ذرونا نطبعكم ما هم شريك باشيم با شما ما هم در تقسيم غنايم همراه شما باشيم و همچنين والله يعصمك من الناس با اينكه اينها با همديگر تجميع كرده بودند خودشان را يهود و همچنين مشركين همه اينها تا اينكه پيغمبر را براندازند خداي تبارك و تعالي مي گويد كه والله يعصمك من الناس كه جريانات شأن نزول مطرح شده كه ما تو را حفظ مي كنمي و آنها قدرت پيدا نمي كنند كه تو را از اهدافي كه داري باز دارند خوداين والله يعصمك من الناس با وجودي كه پيغمبر در ابتدا تنهاي تنها بوده و هيچ چيزي نه قومش نه قبيله اش نه ديگران با او نبودند اما خدا از ابتدا اظهار مي فرمايد كه من تو را حفظ مي كنم و يا قرآن انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون كه در رابطه با خود قرآن است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

اولا عموميت پيدا نمي كند ثانيا بايد جزئي ذكر نمي كنند بطوري ميشود كه همان جريان ناص؟؟ كاملا به اقوال مختلف قابل كلي گويي باشد قابل حمل بر مصاديق مختلفي باشد ثانيا تخلف پذير است بعضي يعني همه محقق نمي شود اينها شرايط اين هم نيست قرآن بگويد فقط به اين است مي خواهد بگويد كه يك مجموعه اي است بعضي اش از باب آن چيزي است كه در آينده محقق مي شود اما اينكه تمام آنها با جزئيات ذكر بشود چون الان مي دانيد ؟؟‌داموس را انواع اقسام تعبيرها راجع به آن مي كنند فقط شما نگاه نكنيد كه آنها كه اشعار كه ذكر شده بسياري از اين اشعار چون تحقق پيدا نكرده چاپ هم نشده لذا آنها را حذف كردند علت هم اين است كه تعداد بيش از اين بود و هيچگاه كامل چاپ نشده و نسخه اصلي دست هيچ كسي نيست لذا ببينيد در تحقيقش آن قدري كه محقق شده اظهار كردند تازه بسياري هم كلي است يعني اگر كسي خود شعر را ببيند بدون تطبيقي كه اينها كردند از توي آن تطبيق را درنمي آورد مگراينكه با يك قرائن ديگري ضميمه كند اينجا مي گويد غلبت الارض في بضع سنين همه معلوم است روم معلوم است مغلوب شدن معلوم است سال تعدادش معلوم است همه چيز آشكار است اما اينكه بگويي يك كسي خواهد آمد آن فلان خواهد كرد ممكن است تطبيق كنند به امام ممكن است تطبيق كنند به غير او ممكن است تطبيق كنند به انقلاب اسلامي ممكن است تطبيق كنند به بيداري اس؟؟الان با اين وضعيت كه پيش آمده بعضي از اشعار را تطبيق جداگانه كنند چون كلي است كلي گويي هميشه امكان تطبيقات مختلف را دارد.

سؤال؟؟؟؟؟

امكان دارد بله منتها اينكه اين پيش گويي در همه موارد صدق باشد در همه موارد جزئي باشد خداي تبارك و تعالي در اين مسئله براي همه اين را امكانپذير نكرده چون حوادث علل مختلفي دارد آن نگاه از لوح محفوظ به عالم غير از نگاه از لوح محو و اثبات به عالم است اينها از لوح محو و اثبات مي توانند به عالم نگاه كنند اما گاهي علل ديگري سبقت مي گيرد و آن علل سابق را ؟؟‌حاصل مي شود اما آْنكه اينطور بيان كند از لوح محفوظ بايد بيان كرده باشد لذا امكان پيش گويي زياد است پيش گويي ها بسياري واقع ميشود اما اينكه تمامي واقع شود و مطابق با جزئيات باشد نه كلي كه قابل صدق بر مختلف باشد تحميل داشته باشد او از لوح محفوظ بايد نشأت بگيرد كه لوح محفوظ در آن تخلف پذيري نيست مثل جريان عيسي عليه السلام كه بيانش از لوح محو و اثبات بود در آن عروسي كه عبور كرد و گفت به زودي به عزا تبديل مي شود رفتند برگشتند ديدند كه اينها از قبلش خوشحالترند پرسيد چه شده چه كرديد عروس را خواست گفت چه كردي گفت هيچ وقتي كه همه مشغول بودند گفت كار خاصي نكردم يك فقيري آمد اينها توجه نداشتند من پاشدم يك ظرف غذايي براي او بردم بعد گفت بلند شو از آنجايي كه نشستي بلند شد و آن ماري كه مأمور زدن او بود و عيسي عليه السلام مي دانست آن را با اين صدقه اين راهم عيسي مي دانست منتها براي بيان رتبه مردمي كه بگويد چه لوح محو و اثبات چطور قابل تغيير است اين بيان را پيش گرفت ديدند مار آنجا خشك شده و مرده و آن صدقه اين كار را كرده اين را هر كسي مي ديد آن مار و اين خانم و آن حالت را مي گفت اين مي زند اين دنبالش اين است اما اينكه يك صدقه اي از جاي ديگري مي آيد كه دعا و صدقه ترد البلا رد مي كند بلا و لو ابراما اين ديگر كار ديدن است از لوح محفوظ است يك نگاه ديگري است كه مي تواند همه اسباب را ببيند لذا تنجيم نجوم رابطه ستاره ها با انسان رابطه دارد يا خير چينش ستاره ها و سيارات خيلي رابطه دقيق و عميق است اما اگر تنجيم در اسلام حرام شده علت چيست علت اين است اشراف به همه سلسله علل پيش نمي آيد پيش گويي ها بر اساس علل ناقصه مي شود لذا از يك طرف تخلف بردار است از طرف ديگر با آن سيستم اراده انسان و اختيار انسان كه اينها نمي توانند او را هم در اين دايره ببيند همراه او اختلاف ايجاد مي كند اشكال ايجاد مي كند لذا در اسلام تنجيم حرام است وگرنه كسي انكار ندارد چينش ستاره ها اقتضا ايجاد مي كند در افعال انسان لذا به ما مي گويند كه كسي كه مي خواهد با همسرش رابطه داشته باشد فلان موقع نباشد فلان زمان نباشد كه ماه فلان وقت ماه است اول وقت ماه است اين نباشد چون اگر بچه به دنيا آمد و بچه مجنون بود كسي غير از خودش را ملامت نكند يعني نشان مي دهد كه اين چينش كاملا مؤثر است، كسي اين را انكار ندارد اما علل تامه را كسي نمي تواند به اين راحتي دسترسي پيدا كند دوما اينكه اختيار انسان را گاهي اينها نمي توانند درست ببيند چون اختيار انسان يك حقيقت بسيار پيچيده اي است و خيلي علل بر‌ آن وارد است و بودن اختيار با همديگر سخت است لذا اين هم يك بحثي است كه گذشت بحث ديگري

سؤال؟؟؟؟؟

حالا آن يك بحثي است كه در يكي از بحثهاي بعدي عرض ميكنيم كه ؟؟‌مختلف كه بر//‌قرآن آمده ايا با اعجاز بلاغتي و معاني كه معاني مختلف مي آيد شايد در عنوان بعدي كه تحدي قرآن به عدم اختلاف است يا تحدي به بلاغت است مي آوريم دراين دو يك بحثي مي ‌آيد كه بخصوص در تحدي بلاغت كه اين بحث مي ‌آيد آيا فقط يك چينش براي بليغترين هست يا ممكن است گاهي چند چينش براي بليغ ترين باشد با اين بيان كه چند چينش براي بليغ ترين باشد امكانپذير مي شود كه قرائت مختلف اگر منصوب به قرآن شود و هم قرآن محسوب شود آنها مي تواند چند بليغ باشد اينها منافاتي ندارد حالا آنجا ايشان بيان مي كند كه آيا يك صورت دارد كه اگر يكي قرائت شده معلوم مي شود كه يكي از قرآن بودن خارج است حتما يا نه اگر هر دو منصوب شد امكان دارد هر دو قرآن باشد و هر دو ابلغ بيان باشد آنجا بيان مي كند ايشان در قسمت بعد مي فرمايد كه سومين و من هذا الباب آياتي كه از غيب اخبار مي كند آيات ملاحم است كه اين آيات ملاحم از جمله آن جريان يأجوج و مأجوج كه در سوره انبيا آمده و حرام علي قرية‌ اهلكناها عنهم لايرجعون

سؤال؟؟

ملاحم پيش گوييهايي كه در رابطه با حكومتهاي مختلفي كه حاكميت پيدا مي كنند وسرنگون مي شوند وقايع اساسي و اصلي و مهم كه مثل جريانات زمان ظهور مي گويند ملاحم و فتن آزمايشها كه در آنجاها پيش گوييهاي اساسي آن علايم اساسي و مهمي كه پيش مي آيد كه كتابها نوشته شده به اسم كتاب ملاحم و فتن كه در آخر زمان آزمايشها و آن ابتلائات و حرام علي قرية اهلكناها انهم لايرجعون آنها برنمي گردند هر قومي مورد هلاكت و عذاب قرار گرفت قطعا برگشت پذير نيست يعني اقوامي كه مورد هلاكت خداي تبارك و تعالي قرار گرفتند از جهت نفرين انبيا يا مواجه شدند با هلاكت الهي از جهت اين كه حالا معصيتشان را شدت داده بودند به هر جهتي آنها برنميگردند حتي اذا فتحت يأجوج و مأجوج و هم من كل حدب ينصلون كه يأجوج و مأجوج برگشت پذيرندو اينها در آخر الزمان اينها برمي گردند واز علائم آخرالزمان است كه يكي از جنجالي ترين مباحث فتن و ملاحم است كه يأجوج و مأجوج تطبيقش به چيست كه حالا به الميزان رجوع كنيد به ذيل آيه آنجا بحثها و مسائل مختلفي كه شده سدي كه اسكندر زد و اينها را محبوس كرد و بعد در آخرالزمان اينها امكانپذير مي شود و هم من كل حدب ينصلون كه اينها سرازير مي شوند و مردم را اموال را به تاراج مي برند و هلاك مي كنند يعني چه آنجا مباحث مختلف و اقوال را ذكر كرده آيا اين مسئله مادي است مثالي است چه هست آنجا انشاءالله مفصلش را رجوع كنيد آنجا واقترب وعد الحق فاذا هي شاخصا ابصار الذين كفروا يا ويلنا قد كنا في غفلت ؟؟‌من هذا بل كنا ظالمين آن يكي از آيات ملاحن است وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات و يستخلف الذي في الارض كه اين هم يكي از ملاحن است كه قطعا جزو وعده هاي حتمي تحقق يافتني از نگاه قرآن است كه بايد اين بشود اين تا الان تحقق پيدا نكرده اما اين وعده را ملاحن يكي اين است يعني در زمان نزديك محقق نشده اما اين جزو وعده هاي كه اين اخبار از وعده اي است كه هنوز تحقق پيدا نكرده لذا ممكن است كه در آخرين زمان اين اعتقاد به اين با ديدنش در زمانهاي گذشته نيست چون يك مجموعه اي است كه اين مجموعه وقتي كه عده اي محقق مي شود عده اي با پيش گويي ها يعني وقتي كه شما آن وقايع را كه محقق شده مي بينيد آن وقايع را هم كه محقق نشده اخبار مي كند انسان همان كه اول هم عرض كردم تصديق به تحقق اينها مي كند چون مي بيندكه اينها همه محقق شده اين هم در راستاي همانها است همان اصول بر آن حاكم است لذا تحققش را با علم به اين تحقق هدف گيري انسان مختلف مي شود يعني وقتي ما منتظر يك جامعه ظهور كه حكومت و سيطره توحيد مي شود اصلا هدف گيري و جهت گيري انسان با اين نگاه تغيير مي كنمد تا آن نگاهي كه يك همچين عاقبتي براي خودش متصور نمي بيند لذا اين نگاه نوعي است يعني ممكن است افراد زيادي در طول عمرهاي مختلفي بيايند وليكن همه در راستاي تحقق اين جامعه باشند اما اين جامعه در نگاه نوع انساني محقق خواهد شد پس بعضي از پيش گوييها برمي گردد به پيش بيني براي نوع بعضي به پيش گويي براي فرد لذا بايد در همان زمان محقق شود بعضي براي نوع بايد محقق شود اين از جمله آنهاست لذا مي فرمايد قل هو القادر علي ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم كه عذاب از فوق عذاب خاصي است كه حالا اين را ميگ ويم بايد به الميزان به آياتش رجوع كنيد كه ايشان مي فرمايد كه اين عذاب من فوقكم غير از آن عذابهايي است كه در سابق از اين بوده كه اين يك وعده از ملاحم است كه عذاب من فوقكم لذا يك سنگيني خاصي را براي انسان ايجاد مي كند عذابهاي اقوامهاي سابق نيست كه حالا ممكن است مصاديق متعددي پيدا كند و من هذا الباب چهارمين قسمت قوله تعالي مباحث علميه و ارسلنا الرياح لواقح و انبتنا فيها من كل شيء موزون والجبال اوتادا كه از جمله اينهاست كه مباحث علمي كه اين مباحث علمي اتقانش كاملا هميشه پابرجاست ارسلنا الرياح لواقح و امثال اينها و چه بسيار قواعد علمي كه الان محقق است اما چون ما علم نداريم برايمان آشكار نيست لذا وقتي كه مثلا اذ الجبال سيرت يا تحسبها جامد و هي تمر مر السحاب جبال شما ساكن بر ثابت مي بيند آنها در حاليكه و هي تمر مر السحاب آنوقت با تحقيقهاي امروزي اينها بسياري آشكار مي شوديعني اين آن زمان بيان شده امروز آشكار شده دليل نيست كه غير از اين هم ديگر نباشد الي ماشاءالله در قرآن ممكن است باشد كه اين مهمتر از همه اينها پنجمي است چهارمي هم ايشان مي فرمايد كه يامثل انبتنا فيها من كل شيء موزون كه گياهان مي رويند اين تناسب بين رويش گياه و ارض كه يا خود گياهان با همديگر وزن داشتن موزون بودن مرتبط بودن كه اين ارتباط را بين ارض و گياه كه اين ارتباط چگونه مي تواند باشد آيا جنسهاي مختلف نر و ماده گياه مي تواند باشد يا ارتباط گياهان با هم مي شود يا اكوسيستمي كه رابطه شان با هم اين رابطه را ايجاد كرده انواع تفسيرها مي بينيد با هم اينها سازگار است و اين يك قاعده اي است كه تازه اينجا كه مي فرميد ارسلنا الرياح لواقح همانطور كه روز گذشته يكي از دوستان اعتراض كه ايا اين وقتي كه آشكار مي شودتمام مي شود و معجزه نيست ارسلنا الرياح لواقح يا ادامه دارد چه جواب داديم؟ يعني اين مسئله ادامه دارد يعني ارسلنا الرياح لواقح بعضي از ابعادش در لقاح باد الان آشكار شده يعني اين همين طور ارسلنا الرياح لواقح قاعده اي است كه الي ماشاءالله كه اگر كسي در كنه اين برود و از مسائل علمي سير كند دائما از همين قاعده كه ارسلنا الرياح لواقح اثار بعدي مترتب مي شود كه اينطور نيست كه معجزه البته آنجا به عنوان معجزه نخواسته بياورد اما اينهاتحدي است اما معجزه خصوصيتش اين است كه به مرور زمان هيچگاه دست يافتني نمي شود اينطور نيست كه در يك زماني دست نيافتني باشد اما به مروز زمان بعد از اين دست يافتني باشد حتي معجزه اي كه از انبياي گذشته محقق شده هيچ زماني دست يافتني براي بشر نيست هر چند خارق عادت است نه خارق عقل ولي هيچگاه براي لذا معجزه از همه انبيا اول تا آخر تا آخر عالم معجزه است نه اينكه فقط براي آن زمان و براي آن مردمي كه جاهل بودند اين معجزه باشد

سؤال؟؟؟؟

نه معجزه باكرامت متفاوت است حالا آن بحثش انشاءالله در جاي خودش است

سؤال؟؟؟؟؟

بله آن ابراء ؟؟‌ است يك زمان است كه ابراء بصورت مطلق بدون بكار گرفتن وسيله است يك زمان است با اسباب و وسايل است اسباب و وسايل همان نظام الهي است كه در نظام عالم قرار داده بوده راهش را پيدا كرده باشيم اما ابراء اكمل و ابرز و احيي الموتي كه حيات و بعد از مرگ است آن به خ؟؟‌وسيله اي اما آنجايي كه با وسيله محقق ميشود دائمي نيست و روي هر مزاجي اثر نمي گذارد او اعجاز نيست ممكن است دوايي در سلسله اسباب عالم به دست بيايد اما اين ابرائي كه عيسي مي كرد كه با نفسش و القائش ابرا مي كرد اين معجزه است آن هم نه اينكه يك موردي بشود يك موردي نشود ممكن است يك كسي قدرتي پيدا كند يك موردي مرض را هم با تصرف در جن ‌يا بعضي مسائل ديگر اين آثار را داشته باشد كه اين هم يكي از بحثهاي تفاوت بين كاري كه جن انجام مي دهد يا كساني كه تصرف در جن دارند و آن كاري كه انبيا انجام مي دهند تخلف پذيري اين و عدم تخلف پذيري آن كه آن چند تاعلامت دارد كه در ادامه بحثها مي آ‌يد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

همين را داشتم عرض مي كردم كه يعني ‌آن كه قواعدي كه قرآن فرموده وقتي اين قواعد كشف مي شود از اين جهت كه قاعده كليت آن كشف شده نشان مي دهد كه جهت صدق مثل غلبت الروم في عدن الارض آيا همين طور مدام روم مي خواهد نه اين پيش گويي ها گاهي بيان بر اين است كه باعث تصديق بشود اما بالاتر از اين مسائل علمي مثل ارسلنا الرياح لواقح علاوه بر اينكه كشف مي شود و اين باعث تصديق مي شود در طول زمانها يعني هر زماني بعضي از اين قواعد آشكار مي شود هيچگاه نيست قاعده اي باشد كه آشكار نشود كه همين باعث تصديق مي شود همين باعث اين مي شود كه نگاه كنند كه قرآن خيلي حقايق ديگري هم دارد كه به مروز و عدم تخلف نسبت به گذشته يعني آنچه نسبت به گذشته كشف شده بوده بطلان پذير نيست عدم بطلان پذيري نسبت به گذشته و اينكه قواعدي دائما دارد كه علاوه بر اين خود جريان ارسلنا الرياح لواقح اين يك نكته ديگري است كه قواعدي از آن درمي آيد نه فقط همان قدري كه گفته شده لذا اينها ادامه دارد منتها از همه مهمتر اين بحثها

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

در رابطه با خود غلبت الروم چون يك واقعه خارجي است و اگر اينطور بگوييم از واقعه خارجي خارج مي شود و آن يك واقعه تاريخي مي شود كه محقق شده مثل انبياي گذشته كه حقايقي كه محقق شده بله آثار تربيتي اخلاقي آثار ديگر ممكن است بر اين بار باشد

سؤال؟؟؟؟؟

نه آن خودش يك شاهد صدقي بوده براي خاطر اينكه بشود تحقق آن علامت تصديق باشد و همان زمان هم محقق شد آن پنجمي كه مهمترين است كه ما اينجا خلاصه امروز ده صفحه مي خواستيم بخوانيم هنوز در صفحه دوم هستيم اين بعدي لذا از اين با اينكه مهمتر بود چون وقت گذشت ديگر ساده تر عبور مي كنيم ايشان مي فرمايد كه خصوصيتي دارد تفسير قرآن به قرآن كه هر آيه اي از قرآن را كنار آيه ديگر قرار بدهيم اين دو اگر كسي علم بتواند پيدا كند بتواند وجه جمع و رابطه اينها را پيدا كند گويايي دارد نه بعضي از آيات با بعضي اين ادعاي ايشان است مي گوييم مثل حقايق وجودي و نظام تكوين است كه وقتي كنار همديگر قرار مي گيرد اين دو با همديگر نسبت پيدا ميكنند و اين نسبت ايجاد يك حقيقت جديد به ما نشان مي دهد كه در نظام وجود همين طور است در نظام آيات الهي هم همين طور است لذا ايشان مي فرمايد كه اين را انشاءالله در سوره اسرا بحث بيشترش را مي كنيم چند آيه هم در اينجا آورده از آن عبور مي كنيم

ما يك حقايق زياد تفصيلي در پيش داريم كه اگر شيريني آن بيانات و راه گشايي آن بياناتي كه در آينده در پيش داريم نبود مي ارزيد كه اينجاها انسان بايستد و تأمل كند اما ما اينجا نكاتش را عرض مي كنيم و شما رجوع مي كنيد آن بحثها در پيش است اگر شما هم علم تفصيلي در آنها پيدا مي كرديد بعد مي گفتيد بله زودتر برويم يعني با اين نگاه من عجله مي كنم تا آن حقايق تفصيلي بيشتري كه جامعيت ايجاد مي كند حتي مفسر اينها باشد و اينها بهتر باز شود در آنها با ارتباط با آنها پيش بيايد لذا با نگاه مجموعي است اگر عجله مي كنيم نه نگاهي كه اينجا را بيان نكنيم

در بحث بعدي ايشان مي فرمايد تحدي قرآن به عدم اختلاف اينها را خودتان بخوانيد اما موضوع اين است كه عالم مادي است و عالم مادي تحول و تكامل و تغيير اساسش را تشكيل ميدهد چه كسي قائل باشد به حركت جوهري چه كسي قائل نباشد به حركت جوهري تفاوت نمي كند اساس عالم بر تغيير و تحول است و انساني كه مرتبط با عالم است و ادراكات انساني كه از جمله اين عالم است آن هم شامل تغيير و تحول است يا خير از كودكي تا اخرجكم من بتون امتهاتكم لاتعلمون شيئا شما از شكمهاي مادرتان كه در آمديد هيچ چيزي نمي دانستيد كم كم معلومات انسان زياد مي شود اگر بر انسان و عالم حاكميت دارد قانون تحول و تكامل و از جمله بر ادراكات انسان نمي شود انساني حرف بزند از ابتداي زمانش تا انتهاي زمانش يا اقلا در برهه هايي از زمان و اين حرف بين آن اختلاف نباشد اختلاف گاهي به كمال و نقص گاهي به تعارض نه فقط به تعراض حتي به كمال و نقص يعني يك حرفي را امروز زده كاملترش را پنج سال ديگر بزند رشد كرده تغير كرده اگر جايي حرفي زده شد كه حرف امروز و حرف بيست سال ديگر تعارض و اختلافي بين آن نبود تعارض و اختلاف به كمال و ؟؟‌اختلافي بين آن نبود همان حرف را زد در عقايد احكام اخلاق همان حرف را زد كه بيست سال گذشته زده نشان مي دهد كه آن حقيقت آن حقيقت ماديه محال است باشد والا خصوصيت ماده كمال است خصوصيت ماده تغيير است تحول است اين بياني است كه ايشان مي فرمايد قرآن استدلال كرده تحدي كرده به عدم اختلاف ببينيد در آن اختلاف نيست اين نشان مي دهد كه اين كلام بشر نيست بيان خيلي عالي است اين را حتما خودتان بخوانيد يكي از آن بحثهاي بسيار عالي است كه در اينجا ايشان فرمودند منتها خب ديگر از وسطش ببينيد مي گويد اين تحول در همه افراد اتفاق مي افتد و هذا الكتاب جاع به النبي صل الله عليه و آله و سلم نجوما و قر/؟‌علي الناس قطعا قطعا في مدت ثلاث و عشرين سنه في احوال المختلفي و شرايط متفاوت في مكه و مدينه في الليل والنهار شب و روز ايات نازل شده دارد كه بعضي آيات ليلي و نهاريه را بعضي احصا كرده في الحضر والسفر گاهي در سفر و گاهي در حذر في الحرب وال؟؟ جنگ بوده صلح بوده يوم العسرة و في يوم الغلبه در سختي و تنگناي پيغمبر بوده در راحتي و گشايش و غلبه پيغمبر بوده يوم الامن و يوم الخوف در ترس وسط جنگ موقع شكست مغلوب بودن در حاليكه داشته فرار مي كرد از مكه به مدينه اين خوف است پناه بردن به غار و في يوم الامن در حاليكه حاكميت داشت در مدينه همچنين معارف اخلاق احكام در تمام ابواب حاجت در جزئيات مختلف يعني غير از آنها جهات متعدد همه اينها بوده ولا يوجد فيه ؟؟‌اختلاف في النظم المتشابه كتاب متشابه مثاني ولم يقع في المعارف التي القاها في الاصول التي ال؟؟ اختلاف بتناقض بعضا مع بعض و تنا فيه شيء مع آخر هيچ يك فالآيت تفسر الآيه والبعض يبين البعض والجملة تصدق الجمله تصديق مي كند جمله ديگر همچنانكه اميرمؤمنان در نهج البلاغه فرمود كه ين؟؟‌بعض الي بعض و يشهد بعض الي بعض ولو كان من عند غير الله اگر مي خواست از غير خدا باشد لاختلف النظم في الحسن والبها والقول في الشداقت والبلاغه شداقت همان سخنوري است كه اينها اين كنايه از باز بودن اين دو لب است كه دهان براي گفتار راحت است كه اين دو گوشهاي لب وقتي كه باز باشد مي گويند شداق كه شدق كه اين انتهاي فك باز باشد در سخنوري اين ابلق مي تواند صحبت كند مخارج و حروف را بهتر مي تواند ادا كند كه الفاظ زيباتر بيان مي شود اين صداقت و بلاغت زيباتر مي تواند بيان شود والبلاغه حيث الفساد والصحه چه در ظاهر چه در حيثيت معنا و من حيث الاتقان و المتانه حالا در اينجا ايشان مي فرمايد كه اگر اين فرمايش كه ما مي گوييم كسي اشكال بكند كه ببينيد چقدر اشكالات و نقضها بر قرآن وارد كردند پس اينها را چه ميگوييد كه اينها در تفاسير ذكر شده و جا افتاده شده و تازه خود اين اشكالات عمدتا از خود تفاسير جمع شده يعني آمدند ان قلت كردند كه اگر كسي اين را بگويد ما اين را مي گوييم خود اين ان قلت ها را جمع كردند چنانچه در بحثهاي پلوراليزم و بحثهاي انواع پوزيتويسم و اين هرمونيتيك و تمام اين بحثها يك احصايي كرده بودند گفته بودند در مقام جواب وقتي كه مي خواستند بربيايند كساني كه شبهه را تقرير مي كردند برتر و بهتر از اصل شبهه تقرير مي كردند تازه آنها مي آمدند رجوع مي كردند به تقرير اينهايي كه مي خواستند جواب بدهند تا بفهمند چه مي خواستند خودشان بگويند يعني گفتند ما گاهي چون افراد دقيقي مي آمدند به اين مي پرداختند شبهه تازه معلوم مي شده چه هست لذا اينها در تفاسير آمدند جواب دادند ايشان مي فرمايد كه اينها را جمع كردند كنار هم فكر كردند كه شبهه اينها اصلا اساسش و جوابش در تفاسير همه هست و هيچ شبهه اي بي جواب در اين مسئله تناقضات نيست لا تكاج التجد في هذه المؤلفات التي ذكر المستشكل كه منظور هم به بعضي از مستشكلين خاص كه شبهة اوردودها او مناقضة آخذوها الا و يك مذكورة في مص؟؟‌مفسرين وجوابش هست و ان قلت يك شبهه مهم نسخ است پس شما نسخ را چه مي گوييد اين شبهه مهمي است كه نسخ را چه مي گوييد اگر اين كتاب جامع است و اختلاف در آن نيست چرا بعضي آيات نسخ شد ايشان مي فرمايد نسخ برمي گردد به يك حقيقتي كه آنجا مصداق خاصي بوده كه اين مصداق تغيير ميكند و اين حكم براي اين مصداق بر اساس مصلحت خاص است و لذا در خود ايات قرآن است قرينه براي اينكه اين زماني است در تمام آيات نسخ قرار داده شده چند تا را در اينجا مي آورد لذا نسخ وقتي وارد مي شود از همان اول معلوم بود كه اين آيه برداشته ميشود حتي يأتي الله بأمره اين تا چه زمان دوام دارد خود آيه از اول گفته كه نشان مي دهد كه آيه نه اينكه نازل شده بعدا خداي تبارك و تعالي ديد كه نه اين كشش نداردآيه را نسخ كرد نه اين براي مصلحت خاصي يك دوره زماني خاص داشته آن دوره كه طي مي شود از اول هم قرينه گذاشته آن دوره كه طي مي شود از اول برداشته مي شود حالا اگر كسي نسخ را اشكال كرد قلت ان نسخ كما انه ليس من المناقضه في القول و هو ظاهر كذلك ليس من قبيل الاختلاف في النظر والحكم و انما هو ناش من الاختلاف في المصداق من حيث مصداق قبول انطباق حكم را نداشته لوجود مصلحة فيه و عدم قبول الانطباق يوم الآخر روز ديگري اين مصلحت نيست لذا اين انطباق در آنجا نيست لتبدل المصلحة‌الاخري لتوجب حكم آخر و من اوضح شهود علي هذا ان الآيات المنسوخة الاحكام في القرآن آيات منسوخه احكامي در قرآن كه معمولا هم احكام هستند مقترنة بقرائن اللفظيه حتي قرينه لفظي براي زمانش تعيين شده كه ؟؟‌عن الحكم المذكور في الآيه سينسخ كقوله تعالي واللاتي يأتين الفاحشه من نسائكم زني كه بدكاره باشد فستشهد عليه ن؟‌اربعة منكم و ان شهدوا اگر اين چهارتا محقق شد حكم اين است كه فامسكوهن في البيوت حتي يتوفاهن الموت اينها را در خانه حبس كنيد تا بميرند اين حكم اولي بود اما او يجعل الله له النصبي؟؟ يا خدا راه ديگري را براي شما بعدا قرار بدهد اين يجعل الله له النسب اين اشاره به اين دارد كه اين مدت دارد و آيه ديگري بعد مي آيد و لذا آيه بعد آمد و تغيير داد و گفت نه اگر محسنه است و غير محسنه است رجي مي آيد سنگسار يا آن تازيانه اي كه به تعداد خورده مي شود حكم بعدي او بود يا آيه اي كه ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم دوست دارند اينها را كه شما را از اين ايماني كه دارند برگردانند يهود؟ من بعد ما تبين لهم الحق آيه دنباله اش اين است من بعد ما با اينكه يهود فهميده بودند حق چيست اما شما الان در مكه ايد شما هنوز قدرت نداريد اوايل مدينه ايد فاعفوا وصفه شما خيلي با اينها كل كل نكنيد شما خيلي بگذريد از حرفهاي اينها فاعفوا وصفه حتي يأتي الله بأمره درگير نشويد با اينها تاامر خدا بيايد امر خدا چيست اين است كه حالا اذن جنگ داده مي شود كه بعداين دوباره وقتي اذن جنگ آمد ايه قبلي نسخ شده فاعفوا وصفه

والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته